

بررسی مداخله بشر دوستانه از منظر اخلاق

تاریخ دریافت: ۸۷/۱/۱۲

تاریخ تأیید: ۸۷/۳/۲۷

ناصر قربان‌نیا*

چکیده

مداخله بشر دوستانه در مفهوم کلاسیک، به مداخله یک جانبه یک یا چند دولت در امور داخلی دولت دیگر، با توسل به زور و بنا به اهداف و مقاصد بشر دوستانه تعریف شده است. در مورد مداخله بشر دوستانه، پرسشهای فراوانی مطرح است: آیا اساساً مداخله انسان دوستانه، مطابق مقررات حقوق بین الملل جایز است یا نه؟ اعتبار حقوقی چنین مداخله‌ای چگونه اثبات می‌شود؟ آیا مستند جواز، منشور ملل متحد است یا عرف بین المللی و عملکرد دولتها؟ میان مداخله، خودیاری و دفاع مشروع چه تفاوتی وجود دارد؟ شرایط جواز کدامند؟ مراد از نقض فاحش حقوق بشر چیست؟ و مانند این گونه پرسشها؛ ولی یک پرسش اساسی وجود دارد که محور این مقاله محسوب می‌شود: آیا مداخله بشر دوستانه اخلاقاً موجه است؟ برپایه کدام نظریه اخلاقی می‌توان مداخله بشر دوستانه را توجیه نمود؟

مسلم است که دولتها در برابر نقض حقوق بنیادین بشر مسؤولیت اخلاقی دارند. بی تردید هر گاه حقوق بشر بطور سیستماتیک، فاحش و در سطح گسترده نقض شود، به گونه‌ای که وجدان بشریت را متأثر سازد، سکوت جامعه جهانی از لحاظ اخلاقی و انسانی موجه نیست.

در این مقاله ضمن بررسی مبانی اخلاقی این تکلیف، حدود و قلمرو جواز مداخله و شرایط اخلاقی بودن آن بحث و بررسی می‌شود.

واژگان کلیدی: مداخله بشر دوستانه، اخلاق، حقوق بشر، نقض فاحش حقوق انسانها

مداخله انسان دوستانه در مفهوم کلاسیک، به مداخله یک جانبه یک یا چند دولت، در امور داخلی دولت دیگر با توسل به زور و بنا به اهداف و نیات بشر دوستانه، تعریف شده است. امروز می‌توان مداخله سازمانهای بین‌المللی را به آن افزود. مداخله انسان دوستانه، به منظور حمایت از جان و آزادی اتباع خود و یا حتی اتباع دولت دیگر صورت می‌گیرد. هنگامی که دولتی با رفتار بی‌رحمانه علیه اتباع خود، حقوق اساسی آنان را به نوعی زیر پا می‌گذارد که موجب جریحه دار شدن وجدان بشریت می‌شود، سخن از مداخله انسان دوستانه به میان می‌آید. (oppenheim/Auter pacht, 1955: P.312)

در مقوله مداخله بشر دوستانه مسائل متعددی مطرح است:

آیا اصولاً مداخله بشر دوستانه مطابق مقررات حقوق بین‌الملل جایز است یا نه؟ اعتبار حقوقی مداخله بشر دوستانه چگونه اثبات می‌شود؟ آیا می‌توان آن را از منشور ملل متحد استنباط نمود یا نه؟ آیا عملکرد دولتها عرفی را شکل داده است که مداخله را تجویز نماید؟ آیا بین مداخله یک جانبه و چند جانبه و مداخله توسط یکی از سازمانهای بین‌المللی تفاوتی وجود دارد؟ آیا بین دوره قبل از منشور و دوره بعد از منشور، رویه دولتها تفاوت کرده است؟ آیا بین مداخله، به قصد نجات اتباع دولت مداخله‌کننده و مداخله به قصد نجات اتباع بیگانه تفاوتی وجود دارد؟ بین مداخله، خودیاری و دفاع مشروع چه تفاوتی است؟ شرایط جواز مداخله چیست؟

مراد از نقض فاحش حقوق بشر چیست؟ مرجع تشخیص چنین نقضی کدام است؟ آیا ارتکاب نقض گسترده و فاحش حقوق بشر شرط ضروری برای جواز مداخله است یا صرف وجود خطر کافی است؟ آیا شورای امنیت تنها به موجب فصل هفتم منشور می‌تواند اقدام کند؟ یعنی هر گاه نقض حقوق بشر تهدیدی علیه صلح محسوب شود، چنین حقی دارد یا نه صرف نقض حقوق بشر عامل مستقلی است که چنین اختیاری به شورای امنیت می‌دهد تا برای پیشگیری از نقض یا رفع آن مداخله کند؟ از آموزه‌های دینی در این باره جواز استفاده می‌شود یا عدم جواز؟

اساساً در صورتی که جواز به معنای عام اثبات شود، جای این پرسش باقی است که آیا مداخله بشر دوستانه حق دولتهاست یا تکلیف آنان؟ و سرانجام، مداخله یا عدم آن، کدام یک دارای مبنای اخلاقی است؟ آیا اخلاق، پشتوانه جواز مداخله است یا عدم مداخله؟ آیا اخلاق فرمان به مداخله می‌دهد یا سکوت؟ ما در این مقاله فقط به پرسشهای

پایانی می‌پردازیم و تلاش می‌کنیم مداخله را از منظر اخلاق بررسی نماییم.

۲- دیدگاه‌های متفاوت در موافقت و مخالفت با مداخله:

قبل از ورود به بحث اصلی لازم است به عنوان زمینه بحث، بطور اختصار از دو دیدگاه مخالف پیرامون جواز یا عدم جواز حقوقی مداخله بشر دوستانه سخن بگوییم: بر پایه یک دیدگاه که بر حق حاکمیت دولتها تأکید می‌ورزد، مداخله بشر دوستانه غیر قانونی و مغایر با منشور ملل متحد است.

پرفسور باوت، پذیرش حق مداخله انسان دوستانه را، نه از نظر حقوقی قابل قبول می‌داند و نه از نظر سیاسی. (D.W. Bowett: P.45)

پروفیسور برانلی نیز، نظریه جواز را نظریه‌ای نو ظهور در ادبیات جدید حقوقی دانسته، تأکید می‌کند، تنها تعداد اندکی از نویسندگان آشنا به اسناد جدید راجع به عمل دولتها و عقاید حقوقی پیرامون توسل به زور، از چنین نظریه‌ای حمایت می‌کنند. به اعتقاد وی نویسندگان برجسته و بزرگ، یا اصلاً از مداخله انسانی یاد نمی‌کنند یا صریحاً وجود چنین حقی را نفی می‌نمایند. (I. Brownlie: P.218)

برانلی، حتی مداخله برای حمایت از اتباع را نیز غیر قانونی می‌داند. او مبنای قانونی حق مداخله را به غایت ضعیف می‌شمارد. (I. Brownlie, 1963: P.298)

فرانک و رادلی دو حقوقدان آمریکایی نیز ضمن بررسی اسناد و قطعنامه‌های سازمان ملل و تأکید بر این که در این اسناد هیچ استثنایی که کاربرد نیروی نظامی حتی برای حمایت از حقوق بشر را مجاز بشمارد دیده نمی‌شود، تصریح می‌کنند: نه مقررات مدون حقوق بین الملل چنین امری را اجازه می‌دهد و نه عملکرد دولتها؛ منشور ملل متحد و قطعنامه‌های سازمان ملل متحد، هرگز مداخله نظامی یک کشور یا گروهی از کشورها را در کشور دیگر حتی با اهداف انسانی تجویز نمی‌کند و از سوی دیگر کاربرد نیروی نظامی به منظور اجرای حقوق بشر یا پیشگیری از اعمال غیر انسانی در تاریخ عملکرد دولتها تأیید نشده است، بلکه برعکس کفه خودداری دولتها از آن آشکارا سنگین‌تر است. (T.M.Franck and Rodley, 1973: P.302)

در طرف مقابل، شماری از حقوقدانان مانند لاتریپا، لیلیچ، رایزمن و تسون حق عام مداخله انسان دوستانه را به رسمیت شناخته و برخی آن را مبتنی بر نظریه خودیاری (Selfhelp) می‌دانند که از دفاع مشروع متمایز است. به نظر اینان هنگامی که

تحت شرایط ویژه‌ای، دولتی حقوق معین شهروندان را که بر آنها حاکمیت مطلق دارد، نادیده بگیرد، دیگر دولتهای خانواده ملل، حق دارند که بنا به دلایل انسانی مداخله کنند. لیلیچ (Lilich) با تفسیر موسع از منشور، مداخله انسان دوستانه را، مغایر با بند ۴ ماده ۲ آن نمی‌داند و معتقد است: چنین مداخله‌ای به تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی هیچ کشوری لطمه نمی‌زند. او حتی اگر تنها خطر نقض حقوق بشر وجود داشته باشد، مداخله را قانونی می‌داند. (C.F.Simon chesterman, 2001: PP.45-52)

کسانی چون رایزمن (Reisman) بر این باورند که منشور نه تنها حق مداخله انسان دوستانه را تأیید کرده، بلکه آن را تقویت نیز نموده است. آنان ضمن استناد به مقدمه و ماده یک منشور، استدلال می‌کنند که این معاهده چند جانبه بین المللی، مشروعیت استفاده از زور برای مقاصد انسان دوستانه را به رسمیت می‌شناسد. مطابق نظر این دسته از حقوقدانان، بند ۴ ماده ۲ منشور، استفاده از زور را فقط برای اهداف نامشروع منع کرده است، مثل نقض تمامیت ارضی و استقلال سیاسی دولتها، بنابراین، مداخله انسان دوستانه که ناقض تمامیت ارضی و استقلال سیاسی دولت مورد مداخله نیست، اهداف منشور را نقض نمی‌کند و با موازین منشور مطابقت دارد.

(Valadimir kartashkin, 1991: P.204; chesterman, 2001: P.55)

برخی دیگر از مدافعان حق مداخله بشر دوستانه بر این باورند که هر چند از منشور چنین جوازی استنباط نمی‌شود، ولی رویه و عملکرد دولتها آن را تبدیل به قاعده‌ای عرفی نموده است. (C.F checterman, 2001 ;Reisman, 1984: P.642)

لاتریاخت می‌گوید: مجموعه‌ای از آراء و رویه تنها نشان می‌دهد که رفتار دولت با اتباعشان دارای محدودیتهایی است. هنگامی که دولتی با اتباعش رفتار بی رحمانه داشته باشد، به نحوی که وجدان بشریت را جریحه دار نماید، بنا به ملاحظات انسان دوستانه، از لحاظ حقوقی، مداخله مجاز است. (lauterpacht, 1950: P.120)

خلاصه این که در مداخله دولتها دو دیدگاه موافق و مخالف وجود دارد: پاره‌ای از موافقان به منشور و برخی به عرف تمسک می‌جویند. (C.F.W.Michael Reisman: 1999)

مخالفان، ممنوعیت توسل به زور را اصلی خدشه‌ناپذیر می‌دانند که تنها استثناء آن دفاع مشروع است. از سوی دیگر بعضی از موافقان، بین مداخله به منظور حمایت از اتباع و غیر آن تفکیک قائل می‌شوند. پاره‌ای از آنان، میان اقدام فردی و جمعی تفکیک قائل می‌شوند. بعضی از آنان، بین مداخله مبتنی بر رضایت و غیر آن فرق قائل می‌شوند و

بطور کلی موافقان برای اقدام، شرایط متفاوتی ذکر می‌کنند.

(C.F: Micheal J. Bazyler; Fonteyne: 1974, Bruno Simma)

اما گذشته از حق مداخله دولتها، حقوقدانان و دولتها در مورد حق شورای امنیت در مداخله وحدت نظر ندارند. در دوره جدید، شورای امنیت بر اساس تفسیر موسع از صلاحیت فرد و برداشتی گسترده از مفهوم تهدید علیه صلح در خصوص حفظ حقوق افراد جامعه بشری در قلمرو یوگسلاوی سابق، شمال و جنوب عراق، سومالی، رواندا و هائیتی اقداماتی انجام داده که از آنها به عنوان مداخله بشر دوستانه یاد می‌شود.

این اقدامات نوآوریهایی است که در منشور به صراحت پیش بینی نشده است. ولی در عین حال صاحبان دو دیدگاه مخالف و موافق هر یک برای اثبات نظریه خود به منشور ملل متحد، آراء قضایی و نیز عملکرد خود شورای امنیت استناد می‌کنند.

مخالفان ورود شورای امنیت در قضایای مربوط به «مداخله بشر دوستانه» به بند هفتم از ماده دوّم منشور تمسک می‌کنند که سازمان ملل را از دخالت در اموری که اساساً در صلاحیت داخلی دولتهاست منع می‌کند. اینان با تشکیل یک قیاس منطقی اجازه مداخله بشر دوستانه را به شورا نمی‌دهند؛ چه آن که مقدمه دوّم قیاس این است که حقوق بشر موضوعی صرفاً داخلی است و هر چند سازمان ملل نسبت به حقوق بشر تعهد دارد، ولی تعهدی است کلی که عبارت است از همکاری در جهت افزایش احترام به حقوق بشر.

صاحبان این نظریه، به مسأله حاکمیت دولتها اهتمام خاص دارند و نگران نقض آن توسط قدرتهای بزرگند. به اعتقاد اینان اصل حاکمیت و قاعده عدم جواز مداخله در امور داخلی دولتها، در حقیقت سنگر دولتهای ضعیف‌تر در برابر دولتهای قدرتمندی است که مایلند به بهانه‌های مختلف منافع سیاسی و اقتصادی خود را در کشورهای دیگر دنبال کنند. (آقایی، ۱۳۷۵: ص ۲۵۲)

از طرف دیگر کسانی که برای شورا حق مداخله قائلند با تفسیر گسترده از فصل هفتم منشور، بر این باورند که نقض گسترده حقوق بشر در یک بحران داخلی یا ناشی از سیاست سرکوب به وسیله هر یک از دولتها، می‌تواند وضعیتی باشد، که موجب تهدید علیه صلح گردد و شورا می‌تواند چنین وضعیتی را شناسایی کند و اقدام لازم را مبذول دارد.

صاحبان این اندیشه، حقوق بشر را مسأله‌ای داخلی نمی‌دانند، چرا که تأکید منشور

بر پیشبرد و تشویق احترام به حقوق بشر، به عنوان یکی از اهداف ملل متحد و در پی آن تصویب معاهدات متعدد لازم الاجرای حقوق بشری و نیز عرفی شدن پاره‌ای از آنها، حقوق بشر را به صورت یکی از هنجارهای قطعی و اصول مسلم حقوق بشر درآورده است، بنابراین حمایت بین المللی از آن یک تعهد الزامی نسبت به جامعه بین المللی (Erga omnes) محسوب می‌شود.

۳- توجیه اخلاقی مداخله

بعد از بحث‌های کلی، به این پرسش اساسی پاسخ می‌دهیم، که با صرف نظر از جواز یا منع حقوقی، آیا نمی‌توان برای مداخله بشر دستانه هیچ گونه مبنای اخلاقی قائل شد؟ به تعبیر دیگر آیا اخلاق، مداخله را توجیه می‌کند یا عدم آن را؟ و آیا می‌توان در چنین مسأله‌ای بین حکم اخلاق و حکم حقوق جدایی انداخت؟ در صورتی که اخلاق به مداخله فرمان دهد، چنین فرمانی تحت چه شرایطی صادر می‌شود؟ و آیا با فقدان آن شرایط می‌توان مداخله را اقدامی غیر اخلاقی دانست؟

قبل از هر چیز، لازم است یادآور شویم که دیدگاه‌های اخلاقی متفاوتی در فلسفه اخلاق مطرح است: نظریات اخلاقی عمل مدار، حق مدار، فضیلت مدار و نوع دوستانه. دو نظریه عمل مدار و نوع دوستانه در بحث ما قابل استفاده است.

در رویکرد اخلاق عمل مدار، پرسش و عنایت اصلی اخلاق بر درستی و نادرستی عمل است. پرسش اصلی این است که انجام چه کاری درست (Right) و چه عملی نادرست و غلط است، به دیگر سخن، پرسش اصلی این است که عمل اخلاقی چیست و چه باید انجام دهیم.

نظریه اخلاقی نفع انگار و نتیجه گرا نوعی از نظریات اخلاقی عمل مدار است. نتیجه گرایان و نفع انگاران در پی ترسیم و توجیه عمل اخلاقی هستند. انجام چه کاری درست و چه کاری نادرست است. چه کاری را باید انجام داد و از انجام چه کاری باید اجتناب کرد. در بحث ما، مداخله در امور سایر دولتها توسط یک دولت، عملی است که مورد پرسش است، آیا باید بدان عمل کرد یا از آن پرهیز نمود.

بنابر نظریه نفع انگار که به نام فیلسوفانی چون جرمی بنتام و جان استوارت میل گره خورده است، مهمترین مسأله انسانی عبارت است از تجربه شادکامی و لذت و درد و رنج. بنتام، از فلسفه اخلاقی دفاع می‌کرد که بر پایه آن، ارزیابی درستی و نادرستی هر

عمل و یا قانونی، نفع و فایده آن است. در یک نظام حقوقی نیز، ملاک ارزیابی، موجه بودن میزان نفعی است که یک قانون و یک ترتیب حقوقی به دنبال دارد، بدین معنا که تا چه اندازه آن قانون و یا ترتیب شادکامی و لذت را در جامعه انسانی افزایش می‌دهد. (رک. قاری سیدفاطمی، ۱۳۸۱: صص ۲۸-۲۲؛ موحد، ۱۳۸۱: صص ۲۹۹-۲۹۲)

این نظام اخلاقی یک نظام اخلاقی نتیجه انگار است. اخلاقی بودن عمل برمبنای نتیجه آن ارزیابی می‌شود.

نظام حقوقی اخلاقی در چنین رویکردهایی نظامی است که بیشترین نفع را متوجه بیشترین تعداد افراد جامعه نماید. در ارتباط با ارزیابی یک عمل هم، باید سنجید که آیا نفع آن برای بیشترین تعداد جامعه بیشتر است یا درد و رنج و ضرری که متوجه بیشترین افراد جامعه می‌کند. از نظر این مکتب، اخلاق مبتنی است بر اصل «بیشترین خوشبختی برای بیشترین افراد. The greatest pleasure for greatest number» این اصل مقتضی تقدم مصلحت اجتماع بر مصلحت فرد است.

بر اساس این نظریه اخلاقی، نمی‌توان مداخله یک دولت، در امور دولت دیگر را با نیات و اهداف انسان دوستانه توجیه کرد؛ چه آن که بر اساس این نظریه، حقوق بنیادین افراد به عنوان یک مبنای تضمین شده جایگاهی ندارد. درحقیقت چون در این دیدگاه فرد به عنوان غایت نگریسته نمی‌شود، فرد و یا حتی اقلیت می‌تواند فدای خواست و نفع اکثریت گردد. در چنین دیدگاهی، حقوق بنیادین تضمین شده غیر قابل تعرضی که ریشه در انسانیت انسان داشته باشد، به رسمیت شناخته نمی‌شود.

بر پایه نظریه نفع انگار، نظام حقوقی که ثروت، قدرت، دوستی، آوازه نیکو و علم و معرفت بیشتری برای تعداد بیشتری از افراد جامعه به ارمغان آورد و فقر و نداری و دشمنی و خصومت و بدنامی و ترس را از بیشترین تعداد افراد جامعه بزدايد نظامی است، اخلاقاً موجه، حتی اگر به دست آوردن این نفع و از بین رفتن آن ناکامیها به قیمت از میان رفتن بنیادی‌ترین حقوق اقلیت تمام شود. (همان: ص ۳۰)

چنین دیدگاهی، به آسانی می‌تواند نظامهای نژادپرستانه و فاشیستی و نیز برده‌داری را موجه بداند و با آن کنار آید. مثلاً در کشوری که اکثریت آن سفید پوست هستند، اگر چنین تصور شود که نفع و شادکامی اکثریت سفید پوست، در به بردگی کشیدن اقلیت رنگین پوست باشد، چنین ترتیب حقوقی، در نظام اخلاقی نفع گرای بننام اخلاقاً موجه است و یا حتی در نظام فاشیستی آلمان نازی، در صورتی که سیاستهای

آن و جهت گیریهای حقوقی آن واقعاً به نفع اکثریت آلمانی تبار جامعه بوده باشد، اخلاقاً می‌تواند موجه تلقی شود. و اگر وجود تعدادی برده سبب شود که مردم شهر بطور کلی از رفاه بیشتری برخوردار شوند، می‌توان به بردگان گفت که رنج بردگی را بپذیرند تا اکثریت جامعه راحت‌تر زندگی کنند و این امر اخلاقاً موجه است.

بر این اساس یک بازجو می‌تواند شکنجه متهم در مقام اخذ اقرار را اخلاقی تلقی کند، با این توجه که شکنجه او را زودتر به نتیجه می‌رساند، هزینه تعقیب و بازجویی کاهش می‌یابد، متهم همدستان خود را لو می‌دهد و این همه به سود اجتماع است و چه باک، اگر یک یا تعدادی از زندانیان متحمل رنج و عذاب شوند، اما در نتیجه، شمار بیشتری از مردم در آسایش زندگی کنند. حتی اگر زندانی متهم در اثر شکنجه جان دهد، شکنجه گر ممکن است خم به ابرو نیاورد و حسن نیت خود مبنی بر رساندن خیر بیشتر به اکثریت مردم را، توجیه منطقی اعمال خود بشمار آورد.

اگر کسی نظام اخلاقی نفع‌گرا را بپذیرد، اصولاً نمی‌تواند مداخله را توجیه کند، چه آن که کشوری که حقوق بشر را به نحو فاحش و سیستماتیک نقض می‌کند، کار غیر موجهی از نظر اخلاقی انجام نمی‌دهد. این کشور برای تأمین نفع و سود اکثریت، حقوق بنیادین اقلیت را نادیده می‌گیرد و وقتی دولتی مطابق اخلاق و عدالت رفتار می‌کند، مداخله در امور آن کشور اخلاقاً موجه نیست، مگر در جایی که دولتی سر دشمنی و ناسازگاری با اکثریت مردم را دارد و نظامی سیاسی، حقوقی ایجاد کند که به منظور رساندن اقلیت به رفاه و لذت و شادکامی، نه تنها از نفع اکثریت غافل است، بلکه حقوق بنیادین آنان را زیر پا می‌نهد و منافع آنان را در پای خواست و منفعت اقلیت به قربانگاه می‌برد. در چنین وضعیتی اخلاقاً می‌توان از موجه بودن مداخله دیگر کشورها در امور آن کشور سخن گفت.

اخلاق نوع دوستانه که پیامدهای رویکردهای فمینیستی به نظریه‌های اخلاقی است، در بحث ما بیشتر مفید فایده است.

شخص محورانه بودن نظریه‌های اخلاقی باعث شده است که افراد از توجه به دیگران غافل باشند. اما اخلاق نوع دوستانه حکم می‌کند، هر انسانی به انسانهای دیگری که نیازمند کمک هستند، کمک کند. اگر انسانی در حال کشته شدن، از دیگری استمداد کند و یا حتی استمداد نکند، انسانهای آگاه از وضعیت او، باید به کمک او بشتابند. اگر چه در جامعه‌ای که این اخلاق در قوانین و مقرراتش منعکس نشده و وظیفه‌ای برای کمک به

انسان در حال آسیب دیدن که درخواست کمک می‌کند، وجود نداشته باشد، ممکن است شهروند احساس وظیفه نکند تا خود را به دشواری و سختی کمک و خطرات ناشی از آن بیندازد؛ مثلاً حضور در کلانتری و دادگاه را به جان نبرد و دلیلی نبیند که به کمک او بشتابد، ولی بی تردید، اگر در نتیجه چنین مصلحت سنجی به ندای وجدان اخلاقی خود پاسخ مثبت ندهد، دچار شرمساری وجدان خواهد شد.

شاید مهمترین نمونه، برای نشان دادن تأثیر اخلاق فرد مدارانه خود محورانه، موردی است که در روزنامه نیویورک تایمز ۲۷ مارس ۱۹۶۴ نقل شده است.

این روزنامه قضیه معروف و جنجالی کیتی جنوس را گزارش داد که در بین روانشناسان سخت مورد بحث قرار گرفت.

در این قضیه، ۳۸ نفر از شهروندان کونیز آمریکا شاهد قتل دختری توسط مردی با چاقو بوده‌اند. نکته جالب توجه، این که این دختر در سه مرحله متفاوت مورد تهاجم قرار گرفته است. بار اول قاتل با چاقو به وی حمله ور می‌شود. در اثر داد و فریاد دختر همسایگان آگاه می‌شوند، ولی هیچ کس به کمک دختر نمی‌رود و به پلیس هم اطلاع نمی‌دهد. بار دوم قاتل بر می‌گردد و ضربات دیگری وارد می‌کند و می‌گریزد. باز هم نه کسی به دختر کمک می‌کند و نه به پلیس اطلاع می‌دهد.

بالاخره قاتل برای بار سوم برای اطمینان از اتمام کار به محل حادثه برمی‌گردد و در مقابل دیدگان ۲۸ نفر از همسایگان کار را تمام می‌کند، ولی باز هم عکس العملی نمی‌بیند. دختر کمکی دریافت نمی‌کند و حتی پلیس نیز از جریان مطلع نمی‌شود.

یکی از کارآگاهان پلیس می‌گوید: با یک تلفن ساده شاهدان صحنه می‌توانستند از کشته شدن دختر جلوگیری کنند. پس از دستگیری قاتل، وقتی از همسایگان می‌پرسند که چرا برای نجات مقتوله حتی یک تلفن به پلیس نزدیج، هیچ جواب موجهی ندارند، شاید صادقانه‌ترین پاسخ از خانمی است که گفت: «من نمی‌خواستم شوهرم درگیر این مسأله شود.» این مسأله بیشتر ناشی از غلبه و گرایش اخلاق حق مدار در این جوامع است. تردیدی نیست که نادیده گرفتن اخلاق نوع دوستانه برای جوامع بسیار مضر است. تصویب قوانینی که برای افرادی که از کمک به مصدومین امتناع می‌ورزند مجازات پیش بینی می‌کند، در فضای اخلاق نوع دوستانه قابل توجیه است. مقنن برای تقویت روحیه اخلاقی و نوع دوستی چنین قوانینی را وضع می‌کند. (قاری سیدفاطمی، پیشین)

مطابق نظریه اخلاقی نوع دوستانه تردیدی باقی نمی‌ماند که دولت‌ها موظفند به

یاری انسانهای بی گناه در تمامی دنیا بشتابند و بنابراین هر گاه حقوق بینادین انسانها در گوشه‌ای از دنیا توسط دولتی نقض می‌شود و مردمی تحت ظلم و ستم حاکم قرار دارند، دولت‌های دیگر اخلاقاً موظفند از خود واکنش نشان دهند و بی تفاوتی نسبت به چنین مواردی مسلماً توجیه اخلاقی ندارد. تمام سخن در این است که دولت‌ها اخلاقاً موظفند در چه حدی عکس العمل نشان دهند؟ مسلماً کمک‌های بشر دوستانه یکی از اقدامات مثبتی است که دولت‌ها موظف به ارائه آن هستند. انجام اقداماتی از طریق دیپلماتیک برای جلوگیری و یا رفع زمینه‌های فجایع انسانی تکلیف اخلاقی دولت‌هاست. اقدامات دیگری چون تحریم اقتصادی دولت (در صورتی که نتیجه آن دامن انسانهای بی‌گناه را نگیرد) نیز اخلاقاً موجه جلوه می‌کنند. اما آیا دولتی می‌تواند با دخالت نظامی از اقدامات ظالمانه دولتی دیگر پیشگیری کند؟ آیا چنین اقدامی اخلاقاً موجه است؟ به نظر می‌رسد بتوان به این پرسش پاسخ مثبت داد.

با چشم پوشی از ممنوعیت حقوقی موجود، اخلاق، هر گونه اقدامی حتی نظامی را برای دفاع از حقوق انسانها و پیشگیری از ظلم و ستم و نقض فاحش و گسترده حقوق آنان، تجویز می‌کند، به شرط این که چنین اقدامی در چارچوب قصد و نیت نوع دوستانه باقی بماند و نیز خود این اقدام، برای انسانها زیانبار نباشد.

اگر نقض حقوق بشر در جامعه‌ای چنان جنبه‌ای به خود بگیرد که دیگر سکوت جامعه بین‌المللی از لحاظ اخلاقی و انسانی جایز نباشد، باید مداخله را جایز دانست. امروز نمی‌توان حقوق بشر را مسأله‌ای داخلی دانست، پیشبرد و تشویق احترام به حقوق بشر یکی از اهداف ملل متحد است. حقوق بشر یکی از هنجارهای قطعی و اصول مسلم حقوق بین الملل است و حمایت بین المللی از آن به عنوان یک تعهد الزامی نسبت به جامعه بین المللی مطرح است.

۴- صلح گرایی: امری اخلاقی

بی تردید صلح گرایی (Pacifism) امری اخلاقی است. بنابراین مداخله نظامی که مغایر با صلح است، هر چند با هدف و قصد نوع دوستانه باشد، چگونه می‌تواند اخلاقی باشد؟

چنانکه صاحب نظران سیاسی و علمای حقوق بین الملل دو بینش متفاوت نسبت به جنگ داشته، عده‌ای آن را مطلقاً محکوم نموده و خواهان حذف آنند و پاره‌ای آن را

ستایش کرده، سعی در تشدید آن دارند، در میان فیلسوفان نیز دو تفکر وجود دارد. کانت از کسانی است که شدیداً از صلح حمایت می‌کند.

(گالی، ۱۳۷۲:ص ۱۶؛ P.397, 1997: Richard lilich)

تئوری جنگ عادلانه نظریه‌ای است که برخی سابقه آن را به دوران سیزدهم بر می‌گردانند که در رُم قدیم نیز بدان استناد می‌شده است. ادعا شده است که در قرون وسطا نیز بر اثر آموزه‌های دین مسیحیت برخی فیلسوفان و نظریه پردازان مسیحی همچون اگوستین و توماس اکویناس پیرامون آن سخن گفته‌اند.

تئوری قدیمی جنگ عادلانه، که با نظریه جدید مداخله بشر دوستانه نسبت مستحکمی دارد، دارای مخالفانی جدی بوده است. صاحب نظران مخالف با جنگ عادلانه اظهار می‌دارند از آنجایی که هیچ جنگی را منطبق با اصول اخلاقی نیافته‌اند، نمی‌توان جنگی را تصور کرد که عادلانه باشد؛ یعنی مطابق با اصول اخلاقی انجام پذیرد.

(John Raymond: P.6)

در جنگ جهانی اول، پاپ رسماً به مخالفت با نظریه جنگ عادلانه پرداخت و با مقاومت در مقابل آن، این استدلال را که جنگ برای افراد ممنوع است و نه برای دولت‌ها، مردود شمرد، چرا که بر این باور بود که دولت‌ها مجموعه‌ای متشکل از انسان‌ها نیستند. همچنین در دوران جنگ جهانی دوم و در پی آثار تخریبی که بمب‌های اتمی از خود به جای گذاشت، پاپ اعلام نمود که جنگ نمی‌تواند وسیله و ابزار مناسبی برای حل مناقشات قرار گیرد و امری کاملاً مغایر اخلاق است.

مخالفان جنگ عادلانه چنین استدلال می‌کنند که اولاً، از نظر مذهب مسیح که بر اخلاق و صلح اهتمام دارد، جنگ غیر قابل قبول است و با آموزه‌ها و ارزش‌های آن همخوانی ندارد. ثانیاً، با توجه به ورود خسارات بی‌شمار ناشی از جنگ، از لحاظ اخلاقی اصولاً جنگ توجیه پذیر و پذیرفتنی نیست و ثالثاً، نظریه جنگ عادلانه اساساً دارای ابهاماتی است، بنابراین نمی‌توان در روابط بین الملل بر آن اتکا نمود. (Idem: PP.4,5)

اما در طرف مقابل نیز فیلسوفانی از جنگ حمایت می‌کنند و آن را مغایر با اصول اخلاقی نمی‌پندارند. هگل از جمله کسانی است که بر خلاف کانت جنگ را نه تنها پدیده‌ای اخلاقی بلکه ضرورتی تاریخی می‌داند که در نهایت منجر به آزادی خواهد شد. حتی فراتر از آن هگل معتقد است به واسطه جنگ سلامت اخلاقی اقوام پایدار می‌ماند و چون بادی است که با وزیدن خود آب‌های دریاچه‌ها را از فاسد شدن مصون می‌دارد.

(C.F:simon chesterman, 2001: PP.20-22)

در تبیین نظریه جنگ، هگل حتی از این هم فراتر رفته و با دیگر صاحب نظرانی که صلح را تنها راه آرامش جهان می‌دانند و به دنبال صلح پایدار هستند، مخالفت نموده، آن را ساده لوحی می‌پندارد.

صاحب نظرانی چون فرانسیسکو ویتوریا، فرانسیسکو سوارز، گروسیوس، پوفندر و کریستین ولف را می‌توان مدافع جنگ عادلانه دانست. (C.F:Idem: PP.16-20)

در این میان ابتدایی‌ترین نظریه حقوقی پیرامون چنین جنگی متعلق به اگوستین است که معتقد است، چون حکومت مسؤول حفظ صلح است، می‌تواند در جهت دستیابی به صلح متوسل به جنگ شود. به بیان دیگر تنها مجوز توسل به جنگ، دفاع از صلح و علیه یک تهدید جدی است و الا هیچ جنگی مشروع و عادلانه نیست.

(Mark Edward Deforrest; 4)

علاوه بر اگوستین، آکویناس نیز از کسانی است که با پشتوانه مذهب نظریه جنگ عادلانه را مشروع و طبیعی دانست. شاید در قرون وسطا بتوان از گروسیوس نام برد که با زودن رنگ مذهب از حقوق بین‌الملل، نظریه جنگ عادلانه را نیز در کتاب خود به نام جنگ و صلح یک نظریه سکولار دانست و آن را فارغ از آموزه‌های کلیسا مورد توجه قرار داد. او تلاش کرد تا با غیر مذهبی نمودن نظریه جنگ عادلانه و اعطای بعد فراملی به آن، آن را متعلق به کل جامعه بشری و در قلمرو حقوق بین‌الملل بداند که توسط ملل متمدن تبعیت می‌شد. (Idem: P.7)

۵- توجیه اخلاقی مداخله در بیانیه روشنفران آمریکایی

پس از حادثه یازده سپتامبر در آمریکا در تاریخ ۱۲ فوریه ۲۰۰۲ بیانیه‌ای از سوی بیش از ۵۰ نفر از صاحب‌نظران علوم اجتماعی و علوم سیاسی آمریکا منتشر شد که در کنار اعتراف به محکومیت آمریکا به خاطر دخالت‌های بی‌مورد گذشته در امور داخلی دیگر کشورها، اقدامات این دولت را از حمله به افغانستان و حتی فراتر از آن در حمله به سایر کشورها توجیه نموده و آن را از مصادیق جنگ عادلانه دانسته است.

از مهمترین نکات این بیانیه که روشنفران و محققانی چون ساموئل فریدمن، فرانسیس فوکویامای ژاپنی تبار، دیوید بلنکنبورن و ساموئل هانتینگتون تئوریسین تئوری جنگ تمدن‌ها آن را امضاء نموده‌اند، عبارت است از احیاء تئوری جنگ عادلانه و

توجیه اخلاقی مداخله نظامی در سایر کشورها، در این بیانیه تأکید شده است: «زمانهایی وجود دارد که توسل به جنگ، نه تنها به لحاظ اخلاقی امکان‌پذیر می‌شود، بلکه به ضرورتی اخلاقی تبدیل می‌گردد تا از آن به عنوان پاسخی در برابر خشونت، تنفر و بی‌عدالتی استفاده شود و اکنون یکی از آن زمانها فرا رسیده است ... منطلق عقلایی و مسائل اخلاقی به ما گوشزد می‌کند که زمانهایی وجود دارد که نخستین و مهمترین پاسخ به شرارت، متوقف کردن آن است. ایده جنگ عادلانه بنیانهای گسترده‌ای دارد که ریشه آن به بسیاری از ادیان و نیز سنتهای اخلاقی سکولار می‌رسد... تلاش برای یافتن اهداف اخلاقی برای جنگ به معنای دفاع از امکان ایجاد جامعه مدنی و اجتماعی جهانی بر پایه عدالت است.»

نویسندگان بیانیه مزبور تأکید نموده‌اند: «توجیه اخلاقی اولیه برای جنگ این است که به واسطه آن از بی‌گناهان در مقابل آسیبهایی مشخص حفاظت کنیم.» آنان سنت اگوستین را یکی از بنیانگذاران تئوری «جنگ عادلانه» دانسته‌اند که آن را در کتاب «شهر خدا» تبیین نموده است و از قول او نقل می‌کنند که: «برای مسیحیان بهتر است که آسیب ببینند تا به دیگران آسیب برسانند.» با این حال آیا فردی که به لحاظ اخلاقی مسئولیت‌پذیر است، می‌تواند به دیگر افراد بی‌گناه توصیه کند که تعهدی چون عدم دفاع از خود را بر عهده گیرند؟ در پاسخ این پرسش می‌گویند: «از نظر آگوستین و بخش اعظم سنت فکری مربوط به جنگ عادلانه، پاسخ این سؤال منفی است. اگر فردی مدرکی قانع‌کننده در اختیار داشته باشد که نشان دهد افرادی بی‌گناه، امکان حفاظت از خود را ندارند و بدون زور نمی‌توان مهاجم را از آسیب‌زدن به آنان منع کرد، در این صورت اصل اخلاقی مربوط به دوست داشتن همسایه، از ما می‌خواهد از زور علیه مهاجم استفاده کنیم...»

اگر خطری که زندگی فردی بی‌گناه را واقعاً و مشخصاً تهدید می‌کند وجود داشته باشد، در این صورت توسل به زور به شکل مقتضی از لحاظ اخلاقی توجیه‌پذیر است.»

۶- تعارض میان اخلاق و قواعد حقوق بین‌الملل

برخی از حقوق‌دانان بین‌الملل و شخصیت‌های سیاسی این تعارض را مورد توجه قرار داده، تصریح نموده‌اند که در مواردی می‌توان به فرمان اخلاق پاسخ مثبت داد، حتی اگر مغایر با مقررات و موازین بین‌المللی باشد.

آقای فریدمن از جمله کسانی است که چنین می‌اندیشد. وی در مورد غیر قانونی بودن توسل به زور و ارتباط آن با ابعاد انسانی و اخلاقی برخی از قضایا، بین‌اممالی که از لحاظ اخلاقی قابل توجیه‌اند و اعمالی که حقوق آن را توجیه می‌کند فرق می‌گذارد.

وی دو مورد مداخله در بنگلادش و پاکستان را مورد توجه قرار داده می‌گوید:

«مداخله در بنگلادش عبارت بود از به کارگیری نیروهای سازمان یافته برای مداخله در امور داخلی دولت دیگر، زیرا پاکستان با یک مسأله داخلی گریبانگیر بود. از طرف دیگر اقدامات پاکستان به نحوی بود که اتهام نسل‌کشی بر آن وارد شد و موجبات خشم عمومی را فراهم آورد و در نتیجه حمایت بین‌المللی جامعه بین‌المللی را جلب کرد.» او تأکید می‌کند: «موضوع مداخله هند در پاکستان یک نمونه بارز تعارض بین «نقض یک قاعده حقوق بین‌الملل» و «اخلاقیات» می‌باشد. هند در بنگلادش مرتکب یک اقدام غیر قانونی شد و منشور ملل متحد و اصول حقوق بین‌الملل را نقض نمود، ولی این اقدام از آنچنان ابعاد اخلاقی و انسانی محکمی برخوردار بود که موجب گردید نقض یک قاعده مسلّم حقوق بین‌الملل نادیده انگاشته شود.» (C.F:Michael Friedman, 1973: P.144)

آقای خاویار پرزدکوئینار دبیر کل اسبق سازمان ملل متحد در یکی از اظهارات خود تصریح نمود: «بدون شک ما در این برهه از زمان مواجه با تحولاتی اجتناب‌ناپذیر در افکار عمومی هستیم. افکاری که می‌رود تا دفاع از ستمدیدگان و نیازمندان را به نام «اخلاقیات» بر باورهای پیشین خود، یعنی ضرورت حفظ حرمت مرزها و احترام به اسناد حقوقی، برتری دهد. اما این امر به ظاهر با یکی از اصول اساسی حقوق بین‌الملل یعنی اصل عدم جواز مداخله در امور داخلی دیگر کشورها مغایرت دارد. راه حل آن توسعه یک مفهوم جدید است که قانون را با اخلاقیات پیوند دهد.

(christofer G.wood, 1993: P.52)

آقای فرانسوا میتران رئیس جمهور پیشین فرانسه در پی کشتار مردم حلبچه که بر اثر بمباران شیمیایی دولت عراق صورت گرفت، از واژه جدیدی سخن به میان آورد که ارتباط محکمی با اخلاق دارد و آن واژه عبارت بود از «تکلیف به مداخله بشر دوستانه». وی در یک سخنرانی رسمی تصریح نمود که جامعه بین‌المللی موظف است، برای مقابله با فجایع انسانی و وضعیت اضطراری ناشی از بی‌عدالتی بر مردم غیر نظامی و بی‌گناهی که این چنین تحت ستم و خشونت دولتها قرار می‌گیرند، یاری برساند. (آقایی: ۱۳۷۵، ص ۲۵۰)

پرفسور وردروس در مبحث معاهدات ممنوع، ضمن تأکید بر بطلان معاهدات غیر

اخلاقی، دربارهٔ این که کدام یک از معاهدات بین‌المللی غیراخلاقی است، توضیح می‌دهد و می‌گوید: نخست باید بررسییم دولتها در جامعهٔ بین‌المللی چه وظیفهٔ اخلاقی بر عهده دارند؟

در پاسخ به این پرسش باید خود را محدود کنیم به یافتن اصولی که به اخلاق جهانی مرتبط است. ما باید بکوشیم، حداقل اخلاقیات شناخته شده به وسیله دولتهای جامعه جهانی را بیابیم. در میان وظایف اخلاقی، باید از مراقبت از سعادت و رفاه مادی و معنوی شهروندان در داخل کشور و حمایت از آنان در خارج یاد کرد.

(Alfred von 1937: P.146 verdross)

جان رالز در کتاب «حقوق ملل / The law of People» مردم کشورهای دارای حکومت مبتنی بر قانون اساسی عادلانه را، برخوردار از ویژگیهای خاص اخلاقی می‌داند. از نگاه او هرگاه مردم چنین کشورهایی به لحاظ اخلاقی نسبت به وضعیت و سرنوشت دیگر ملتهای بی‌تفاوت نباشند، بلکه در برابر نقض حقوق بنیادین انسانها در جوامع دیگر از خود حساسیت و واکنش نشان دهند، حکومتهای متبوع آنان نیز به عنوان نمایندهٔ ملتهای، دغدغه‌های اخلاقی ملتهای خود را با واکنش در برابر دولتهای ناقض حقوق بشر، انعکاس خواهند داد. (Rawls, 1999: P.25)

براون لی که سرسختانه از ممنوعیت توسل به زور دفاع می‌کند و به هیچ روی مداخلهٔ بشر دوستانه را استثنای آن به شمار نمی‌آورد نیز، بطور ضمنی اخلاقی بودن چنین مداخله‌ای را می‌پذیرد. وی مداخلهٔ بشر دوستانه را با مسألهٔ اتانازیا (Euthanasia) یعنی «مرگ آسان» یا «مرگ از روی ترحم» مقایسه می‌کند و می‌گوید: اگر چه، به سبب این که جواز اتانازیا در نظامهای حقوقی داخلی ممکن است مورد سوء استفاده قرار گیرد، غیر قانونی تلقی شده است، اما در موارد بسیار روشن ممکن است برای مرتکب اتانازیا به خاطر داشتن انگیزه‌ای مثبت، تخفیف قائل شوند. پدری که فرزند معلول خود را که سالها از وی مراقبت کرده است، می‌کشد، به زندان فرستاده نمی‌شود، ولی از تعقیب و مجازات هم بطور مطلق مصون نمی‌ماند. مداخله با قصد بشر دوستانه نیز از همین دست است، دولتی که مداخله می‌کند بی‌تردید حقوق بین‌الملل را نقض کرده است، از این رو از مسئولیت مبرا نخواهد بود، هر چند ممکن است مسئولیت وی تخفیف یابد. (L.Brownlie, 1973: P.139)

برخی دیگر از نویسندگان ضمن توجه به قیاس اتانازیا گفته‌اند: در چنین مواردی در حقوق بین‌الملل می‌توان گفت تنها ضمانت اجرای معنوی ملحوظ قرار گیرد، همچون

اعلام دیوان دادگستری بین المللی در برابر بریتانیا در قضیه کانال کورفو و همچنین عذرخواهی رسمی اسرائیل از آرژانتین در قضیه ربودن آدلف ایشمن.

(simon chesterman, 1998: P.47)

البته به اعتقاد نگارنده، قیاس آقای برانلی، قیاس درستی نیست، چه آن که کشتن انسان در هیچ شرایطی اخلاقاً موجه نیست. بنابراین نمی‌توان مرگ آسان یا از روی ترحم را اخلاقی دانست. تنها مسأله تأثیر انگیزه است در کاهش مجازات و شاید مراد براون لی همین باشد که در هر صورت توجهی است به مسأله عاطفی، احساسی و اخلاقی. انگیزه ترحم در کشتن انسان ممکن است باعث کاهش مسؤلیت وی گردد. اگر چه از جهت حقوقی این امر نیز بطور مطلق قابل پذیرش نیست. در حقوق بین الملل نیز انگیزه بشر دوستانه در مداخله نظامی به کشور دیگر ممکن است تا حدودی از مسؤلیت وی بکاهد.

۷- شرایط اخلاقی بودن مداخله

برای این که بتوان مداخله را متّصف به وصف بشر دوستانه، انسان دوستانه و یا نوع دوستانه کرد و آن را اخلاقاً توجیه نمود، لازم است دارای شروطی باشد. چنین شروطی با تفاوت‌های اندک توسط موافقان نظریه مداخله بشر دوستانه بیان شده است. اولاً یادآوری این نکته لازم است که صاحبان تئوری جنگ عادلانه (Just war) نیز برای عادلانه بودن جنگ، اصولی را لازم الرغایه دانسته‌اند که قرابت بسیاری با شرایط مداخله بشر دوستانه دارد. به اعتقاد آنان، جنگی عادلانه است که اولاً دارای علت مشروعی باشد، ثانیاً، آغازگر آن از حسن نیت برخوردار باشد، ثالثاً، دلیل کافی در ضرورت اقدام به جنگ موجود باشد و رابعاً، در جنگ از ابزار و روش‌های متناسب استفاده شود.

بنابراین، جنگی که با انگیزه کسب قدرت و یا به منظور انتقام‌جویی آغاز گردد و یا آن که ضروری نباشد و تأثیری برطرف مقابل نگذارد، نمی‌تواند مشروع و عادلانه تلقی گردد. برخی همچون وتیوریا و سوارز حتی اضافه نموده‌اند که جنگ هنگامی موجه است که به عنوان آخرین راه حلّ بوده و با روشی صحیح و بدون از بین بردن انسان‌های بی گناه واقع گردد. (Raymond: P.2)

شرایطی که با تحقق آنها، مداخله دارای عنوان بشر دوستانه می‌شود و می‌تواند

اخلاقاً توجیه شود عبارتند از: ۱۴۰

۱- نقض فاحش حقوق اساسی بشر یا وجود سبب مشروع و عادلانه

(Just cause) gross violation of fundametal human rights

هنگامی ممکن است، مداخلهٔ یک دولت در امور داخلی دولت دیگر مجاز شناخته شود که در قلمرو دولت مورد مداخلهٔ نقض فاحش حقوق اساسی بشر مثل قتل عام یا شکنجه در مقیاس وسیع صورت گیرد، به نحوی که وجدان عمومی را جریحه دار می‌کند. در موارد حادّ یک کشتار جمعی در حال پیشرفت شاید باید حقوق رسمی را برای دستیابی به هدفی والاتر، یعنی نجات هزاران انسان، نقض کرد. ظاهراً می‌توان گفت بر این مطلب اتفاق نظر وجود دارد که حقوق بین الملل نباید از کنار حوادثی که شوک بر وجدان بشریت وارد می‌کند، به راحتی بگذرد. (simon chesterman, 2001: PP.228,235)

در نوشته‌های حقوقدانان تعبیری بکار رفته است که تماماً بر استثنایی و حادّ بودن شرایط تأکید دارند. شرایط باید گویای وضعیتی باشد که در آن، حقوق اساسی بشر بویژه حق حیات در سطح وسیعی مورد تعرض قرار گرفته و یا در معرض خطر باشد.

تعبیر ذیل به اندازهٔ کافی گویای وضعیت خاص است:
تنها موارد حادّ (Extreme Cases only).

تهدید فوری و گسترده نسبت به حقوق اساسی بشر
(immediate and extensive threat to fundamental human rights)

جریحه‌دار کنندهٔ وجدان بشریت (Shoking to the conscience ofmankind)

نابودی گسترده حیات (Large scale loss of life).

خسارت جدّی و جبران ناپذیر نسبت به بشر

(Serious and irreparable harm occuring to human beings)

و مانند آن.

(Idem:P.228: International commission on intervention and state sovereignty (ICISS): xII)

پرسش قابل طرح این است که آیا لازم است نقض فاحش حقوق بشر ارتکاب یافته باشد، یا صرف وجود خطر نقض فاحش برای توجیه مداخله کافی است: در گزارشی که کمیسیون بین‌الملل مداخله و حاکمیت دولتها پیرامون «مسئولیت حمایت» فراهم نموده است، تهدید کافی دانسته شده است.*

برخی از طرفداران سرسخت مداخله نیز، وجود خطر را برای توجیه مداخله کافی دانسته‌اند. لیلیچ می‌گوید: «چون هدف اصلی مداخله انسان دوستانه حمایت از بشریت است، بنابراین اصلی وجود ندارد که دولت مداخله کننده را مجبور کند که منتظر بماند تا عمل انجام گیرد، آنگاه مداخله کند، چون هدف این قبیل مداخله پیشگیرانه است و نه کیفر، از این رو وجود خطر قریب الوقوع برای توجیه مداخله کافی است.

(C.F :W.D.Verway, 1985: P.370)

در گزارش «مسئولیت حمایت» مسأله مهم دیگری مورد توجه قرار گرفته است و آن این که اگر دولتی بر پایه دموکراسی استقرار نیافته است، در حالی که مردم خواهان دموکراسی هستند و یا حکومت خودکامه‌ای، باسرنگون کردن دولت مردمی، خود بر جایگاه قدرت تکیه زند، آیا جوازی برای مداخله نظامی محسوب می‌شود؟

در گزارش ضمن تأکید بر اهمیت چنین مسأله‌ای تصریح شده است که هر چند باید در برابر چنین دولتی از تحریمهایی استفاده کرد، ولی دیدگاه کمیسیون این است که مداخله نظامی به قصد حمایت از بشر، باید منحصر و محدود شود به وضعیتهایی که حیات شهروندان بطور گسترده در خطر است و یا پاکسازی قومی در حال ارتکاب است و یا بیم ارتکاب آن می‌رود. (ICISS: P.34)

با در نظر گرفتن این دیدگاه کاملاً منطقی، نادرستی دیدگاه کسانی که مداخله مبتنی بر رضایت دولت را موجه می‌دانند، به اثبات می‌رسد.

پرفسور باوت در این باره می‌گوید: «نادرستی نظریه مداخله با رضایت، ناشی از تعارض انکار ناپذیر آن با اصل حاکمیت ملت‌ها در تعیین سرنوشت خود می‌باشد که بسیاری از کشورها آن را به عنوان بنیادی‌ترین و ضروری‌ترین اصل حقوق بین الملل معاصر تلقی کرده‌اند... همچنین نادرستی این نظریه بدان جهت است که چنین مداخله‌ای غالباً موجب مداخله متقابل کشور دیگری خواهد شد که نتیجه‌اش تشدید منازعه و ایجاد خطر بزرگتر برای صلح بین‌المللی است. (D.W. Bowett; 1974: P.42)

و از همین جا، سستی دکترین ریگان موسوم به «نظریه مداخله برای احیاء دموکراسی» - که مداخله را برای ساقط کردن حکومت‌های غیر دموکراتیک یک ضرورت بین‌المللی تلقی نموده، توسل به نیروی نظامی را برای استقرار یک نظام دموکراتیک موجه می‌شمارد - آشکار می‌گردد. چنانکه عدم وجاهت حقوقی و اخلاقی دکترین برژنف معروف به «تئوری مداخله برای توسعه سوسیالیسم» نیز روشن می‌گردد.

(simon chesterman, 2001: P.93)

جان رالز آمریکایی نیز با مبنایی خاص مداخله در امور داخلی کشورها در جهت ارتقاء حقوق بشر و پیشگیری از نقض آن را توجیه می‌کند که اخلاقاً محل تأمل است. به باور وی دولتهای درست سامان یافته، یعنی دول لیبرال و حکومت‌های اخلاقاً موجه و مقبول، حق دارند به منظور حمایت از حقوق بشر و مقابله با نقض آن در امور کشورهای طغیان‌گر مداخله کنند و این مداخله می‌تواند، حتی به تغییر رژیم نیز بینجامد؛ چرا که نقض حقوق بنیادین انسانها بوسیله دولتهای یاغی و طاغی خطری برای کشورهای جهان محسوب می‌شود. ممکن است نقض حقوق بشر توسط یک دولت طغیان‌گر، متجاوز و خطرناک حتی در کوتاه مدت، کشورهای درست سامان یافته را دچار آسیب نماید.

بنابراین در صورت تغییر رژیم آنها و یا اجبار آنها به تغییر رویه، تمام مردم از امنیت بیشتری برخوردار خواهند بود. (j.Rawls, 1999: P.81)، اولاً این مبنا، اخلاقاً موجه نیست مگر بر پایه مکتب اخلاقی نفع‌انگار. ثانیاً، بر این اساس اگر نقض حقوق بنیادین بشر در یک گوشه از دنیا امنیت سایر دولتها را به مخاطره نیندازد مداخله دیگر دولتها در امور آن کشور موجه نخواهد بود؛ ثالثاً، به مخاطره افتادن صلح و امنیت بین‌المللی در نتیجه نقض گسترده حقوق بنیادین بشر توسط دولت یا دولتهایی مسأله‌ای است که احراز آن در صلاحیت شورای امنیت سازمان ملل متحد است که به موجب فصل هفتم منشور عمل می‌کند.

۲- وجود قصد و نیت صرفاً انسان دوستانه (Right intention)

برای این که مداخله، بتواند دارای عنوان بشر دوستانه یا انسان دوستانه و اخلاقی تلقی شود، لازم است دولت یا دولتهای مداخله‌کننده، منحصرأ دارای قصد انسان دوستانه باشند. اگر دولتها برای مقاصد و نیات سیاسی یا توسعه طلبانه و یا به منظور تضمین منافع اقتصادی، فرهنگی اقدام کنند، چنین اقدامی بی‌تردید غیر اخلاقی است و نمی‌تواند مداخله انسان دوستانه نامیده شود. پاره‌ای از نویسندگان تصریح کرده‌اند که انگیزه و هدف برتر، باید حمایت از بشر باشد و نه انگیزه‌های سیاسی و اقتصادی و مانند آن. (Idem: P.229 :ICISS: P.35)

برخی دیگر تصریح نموده‌اند که هیچ غرض و علاقه و طمع دیگری نباید در میان باشد. (Fonteyne, Jean pierrel, 1974: P.261)

به جهت این که تشخیص نیات انسان دوستانه دولتها، از مقاصد و نیات سیاسی آنان دشوار است، مخالفان مداخله انسان دوستانه استدلال می‌کنند که مداخلات به ظاهر

انسان دوستانه همواره نیات دیگری را نیز دنبال کرده‌اند و مداخله تنها با ملاحظات انسان دوستانه کمتر تحقق یافته است که در این مورد در آینده بیشتر سخن خواهیم گفت.

برای تشخیص این که آیا در مداخله‌ای قصد و نیت محض بشر دوستی وجود داشته یا نیات سیاسی محرک اصلی بوده است، راههایی پیش بینی می‌شود. یکی از راهها این است که دولت مداخله‌گر پس از انجام مأموریت، نیروهای خود را از قلمرو دولت مورد مداخله خارج کند و هرگز در صدد تغییر ساختار حکومت بر نیاید و به هیچ روی الحاق بخشی از قلمرو آن دولت بر قلمرو خویش را در سر نپروراند. برخی از عالمان حقوق بین الملل، به دلیل امکان سوء استفاده دولتها از نظریه مداخله بشر دوستانه، اقدام جمعی را پیشنهاد کرده‌اند.

پرفسور باوت، انگیزه را مورد توجه قرار داده، بر این باور خود تأکید می‌کند که «در اقدام جمعی دولتها، اطمینان از وجود انگیزه بشر دوستانه بیش از مداخله انفرادی دولتهاست.» (Ibid)

در گزارش کمیسیون نیز، این روش مورد توجه قرار گرفته است. * (P.xii,36)

۳- شکست کوششهای مسالمت آمیز و اقدام به مداخله به عنوان آخرین راه چاره:

(Last resort)

کوششهای مسالمت آمیز باید به شکست انجامیده و مداخله مسلحانه تنها راه نجات قربانیان و پیشگیری از نقض فاحش حقوق بشر باشد.

در حقیقت این شرطی است کاملاً اخلاقی که تنها به عنوان آخرین راه حلّ توسل به اقدامات نظامی مجاز شمرده می‌شود؛ چه آن که به رغم تمامی احتیاطات لازم، امکان اثر تخریبی مداخله نظامی منتفی نیست؛ بنابراین تنها در صورتی مداخله توجیه پذیر است که مذاکرات به بن بست رسیده باشد و راههای دیگری چون تحریمهای اقتصادی منجر به توقف نقض حقوق بشر نشده باشد. پاره‌ای از نویسندگان نیز افزوده‌اند که اقدامات جمعی به نتیجه نرسیده باشد، شورای امنیت قادر به انجام اقدامات لازم نباشد و صریحاً نیز از مداخله منع نکرده باشد. (Idem: P.291; ICISS, P.36)

۴- دورنمای مثبت اقدامات نظامی (Reasonable Prospects)

یکی دیگر از پیش شرطهای مداخله بشر دوستانه آن است که چشم انداز آن مثبت

باشد، احتمال تأثیر آن قوی باشد، پیش بینی شود از نقض حقوق بشر جلوگیری به عمل خواهد آمد. آثار مثبت آن بسیار بیشتر از آثار مخرب باشد.*

بنابراین، هر گاه مداخله نظامی منجر به گسترش خشونت و نقض گسترده‌تر حقوق انسانها و به تعبیری موجب وخیم‌تر شدن اوضاع شود، بی‌تردید اخلاقاً موجّه نخواهد بود. هدف از مداخله، پیشگیری از ظلم و ستم و ایراد رنج و عذاب و مساعدت به انسانهاست. پرواضح است که هر گاه اقدامی منجر به وارد کردن خسارت و رنج مضاعف به آنان شود، ارتکاب آن مغایر با هدف و عقلاً و اخلاقاً ممنوع است. گاهی ممکن است، مداخله کشوری موجب جری شدن کشور هدف شود و باعث گردد با بی‌رحمی بیشتری شقاوت و ستمگرها را نسبت به انسانها ادامه دهد، در چنین صورتی مداخله هرگز روا نیست.

کمیسیون در گزارش «مسئولیت حمایت» مثال قابل توجهی ذکر می‌کند: «هیچ گاه مداخله علیه یکی از اعضای دائم شورای امنیت یا هر کشور قدرتمند دیگر مجاز شمرده نمی‌شود، حتی اگر تمامی پیش شرطهای دیگر متحقق باشد؛ چرا که از هیچ تعارضی پیشگیری نخواهد شد و هیچ هدفی تأمین نخواهد گردید، بلکه احتمالاً منجر به بحرانی‌تر شدن اوضاع خواهد شد.» (ICISS: P.37) پروفیسور باوت یکی از دلایل مخالفت خود با نظریه مداخله مبتنی بر رضایت را این امر می‌داند که چنین مداخله‌ای غالباً موجب مداخله متقابل کشور دیگری خواهد شد که نتیجه آن تشدید منازعه و تضییع بیشتر حقوق انسانهای بیشتر و خطر بزرگتر برای صلح بین المللی است که آثار تلخ آن متوجه انسانهاست. (D.W.Bowett, 1974: P.42)

۵- تناسب ابزار مورد استفاده با هدف (Proportional means)

وسعت، مدت و شدت مداخله نظامی، باید برای نجات قربانیان و پیشگیری از فجایع در حال ارتکاب ضروری باشد. به بیان دیگر، وسیله باید با هدف متناسب باشد. تردیدی نیست که تمامی قواعد حقوق بشر دوستانه بین المللی، دقیقاً باید در حال مداخله مراعات گردند. (Idem)

به بیان دیگر، می‌توان گفت: افزون بر شرایط پیش گفته، ضرورت و تناسب، از پیش شرطهای لازم جواز مداخله است، و بدیهی است که اخلاقاً تا جایی که و به اندازه‌ای که ضرورت مقتضی است، ممکن است منع امر ممنوعی برداشته شود، بنابراین موقتی

بودن آن نیز روشن است.

۸ - نگاهی به آموزه‌های دینی

از برخی از آیات قرآن کریم و نیز روایات رسیده از بزرگان دین، این دستور اخلاقی استفاده می‌شود که هر انسانی موظف است که در برابر ظلم و ستم نسبت به انسانها سکوت نکند. مبارزه علیه شقاوت و بی‌رحمی و ظلم و ستم و تجاسر به حریم انسانیت و نقض کرامت و حقوق بنیادین انسانها واجب است. هر گاه دولتی با رفتار بی‌رحمانه بطور سبعانه با آدمیان رفتار کند و حقوق آنان را به گونه‌ای زیر پا گذارد که موجب جریحه‌دار شدن وجدان بشریت شود، مداخله برای نجات آنان از یوغ چنین دولت مستبدی واجب است.

مهمترین آیه‌ای که می‌توان آن را دلیل بر این ادعا دانست، آیه ۷۵ سوره نساء است:

﴿... و ما لكم لاتقاتلون فی سبیل اللّٰه و المستضعفین من الرجال و النساء و الولدان الذین یقولون ربنا اخرجنا من هذه القرية الظالم اهلها...﴾

مستضعفانی که خداوند حمایت از آنان را از طریق نظامی هم خواسته است، زنان و مردان و کودکانی هستند که از نظر سیاسی و مذهبی مورد تبعیض قرار گرفته و در بی‌خبری و گمراهی به سر می‌برند، استعدادهای فکری آنان به هدر رفته و منافع اقتصادی و نیروی کارشان استثمار شده است. در برابر چنین ستمی مسلمانان متعهدند که با حرکت‌های بخش خود، انسانهای ستمدیده را رهایی بخشند. خداوند در این آیه به مسلمانان امر نموده است که از همه مستضعفان جهان اعم از مسلمانان و غیر مسلمانان حمایت کنند و برای یاری آنان به جهاد برخیزند، زیرا بی‌تفاوتی در برابر ظلم به ستمدیدگان، رضایت به ستم ستمکار است که امری است بغایت غیر اخلاقی. (مطهری: ص ۲۹)

پیامبر خدا حضرت محمد ﷺ، در روایتی که از وی نقل شده است، فرمودند: «من سمع رجلاً ینادی یاللمسلمین فلم یجبه فلیس بمسلم» هر کسی که بشنود انسانی که در (مقام تظلم) از مسلمانان استمداد می‌طلبد و به او جواب ندهد، مسلمان نیست. (شیخ طوسی، ۱۳۶۴: ج ۶، ص ۱۷۵)

سیره عملی آن حضرت نیز اهتمام او را به حقوق انسانها و دفاع از مظلومان نشان می‌دهد. چون بحث پیرامون مداخله بشردوستانه بطور مطلق نیست، از بحث بیشتر

اسلامی پرهیز می‌کنیم.*

نکته بسیار حائز اهمیت، آن است که از آیه مزبور و جوب جهاد در صورت استمداد استنباط می‌شود؛ یعنی در جایی که دولت مستبدی که عادلانه به قدرت نرسیده، ظالمانه حکومت می‌کند، حق آنان را در تعیین سرنوشت به رسمیت نمی‌شناسد، روشن است که چنین دولتی از حاکمیت واقعی برخوردار نیست و در چنین مواردی، مداخله، مانعی چون حاکمیت ندارد و هر گاه اشخاص تحت ستم تقاضای کمک کنند باید به آنان یاری رساند. نکته مهم دیگر آن که آنچه که از آموزه‌های دینی استفاده می‌شود، و جوب مداخله و مبارزه است، در صور خاص و نه حق مداخله و این همان چیزی است که در گزارش کمیسیون منعکس است. کمیسیون عنوان «مسئولیت حمایت / Responsibility to protect را برگزیده است و نه حق مداخله یا حمایت (Right to intervene or protect) و برای چنین انتخابی استدلال می‌کند:

اولاً، حق، اصولاً ناظر است بر امتیازات دولت مداخله‌گر، در حالی که مراد توجه به انسانهای تحت ستمی است که حقوق اساسی آنان بطور فاحش و گسترده در حال نقض شدن است.

ثانیاً، مسئولیت حمایت، اولاً و بالذات متوجه همه دولتهاست در ارتباط با اتباعشان؛ هر دولتی متعهد است از حقوق اتباع خود به نحوی شایسته حمایت کند، تنها در صورتی که نتواند و یا نخواهد و این حالت منجر به وضعیتی شود که حقوق انسانها به گونه‌ای نقض شود که غضب جهانیان را بر می‌انگیزد و وجدان، عواطف و احساسات آنان را جریحه‌دار می‌کند، جامعه جهانی مسئولیت مداخله می‌یابد.

ثالثاً، مسئولیت حمایت منحصر به مداخله نیست، بلکه قبل از آن مرحله شامل مسئولیت پیشگیری (Responsibility to prevent) و پس از آن دربرگیرنده مسئولیت بازسازی (responsibility to rebuild) نیز هست.

و به نظر می‌رسد جای تردید نباشد که آنچه درباره مداخله با اخلاق نسبت بیشتری دارد تکلیف، تعهد و وظیفه اخلاقی است و نه حق.

۹ - نتیجه‌گیری

آنچه تا کنون به دست آمد، این است که دولتها در برابر نقض حقوق بنیادین بشر مسئولیت اخلاقی دارند. جامعه بین‌المللی متعهد است برای مقابله با فجایع انسانی و

* - برای بررسی بیشتر مراجعه کنید به سیره ابن هشام، مکاتیب الرسول، السیر شیبانی، آثار الحرب: وهبة الزحیلی، اصول القانون الدولي العام: حامد سلطان - جواهر الکلام ج ۲۱ - و...

وضعیت اسفبار ناشی از بی‌عدالتی و ستمی که بر مردم بی‌گناه می‌رود اقدام کنند. بی‌تردید هر گاه حقوق بشر بطور سیستماتیک، فاحش و در سطح وسیع نقض شود به گونه‌ای که وجدان بشریت را متأثر سازد، سکوت جامعه جهانی متشکل از دولتها از لحاظ اخلاقی و انسانی موجه نیست؛ افزون بر تعهد اخلاقی و انسانی، با تأکید منشور ملل متحد بر وظیفه دولتها در پیشبرد و تشویق احترام به حقوق بشر این امر به عنوان یکی از اهداف ملل متحد مطرح است و امروزه حقوق بشر به عنوان یکی از هنجارهای قطعی و اصول مسلم حقوق بین‌الملل تلقی می‌شود که حمایت بین‌المللی از آن «تعهد الزامی نسبت به جامعه بین‌المللی» است. حقوق بشر را نمی‌توان یک مسأله صرفاً داخلی دانست که حاکمیت ملی نسبت به آن تصمیم می‌گیرد.

اما با این همه، چنانکه بیان شد برای این که مداخله، اخلاقاً موجه محسوب شود، تحقق شرایطی ضروری است و با فقدان آن شرایط، مداخله موجه و مشروع تلقی نمی‌شود. متأسفانه تاریخ مداخله بشر دوستانه شاهد استفاده قدرتهای بزرگ از اهداف بشر دوستانه برای توجیه منافع ژئوپولیتیک خود است.

(C.F: Franck and Rodley, 1973: P. 272)

در ابتدای امر، می‌توان از جواز مداخله بشر دوستانه خرسند بود و تصور کرد که در آینده جامعه بین‌المللی با استفاده از این ابزار اخلاقی خواهد توانست از جنایات یا فجایع انسانی یا دست کم پاره‌ای از آنها جلوگیری کند؛ ولی نباید فراموش کرد که دولتها بویژه قدرتهای بزرگ عمده به منافع سیاسی، اقتصادی خود توجه دارند و دخالت در امور داخلی کشورها می‌تواند، راه را برای سوء استفاده قدرتها و دخالت‌های با ماهیت و انگیزه سیاسی، اقتصادی آنان تحت پوشش و بهانه دخالت‌های انسان دوستانه باز کند. بدون تردید در این صورت مداخله خصوصیت اخلاقی خود را از دست می‌دهد و آثار منفی آن نظام جهانی را متأثر می‌سازد.

افزون بر این، نقض حقوق اساسی بشر که منجر به جریحه‌دار شدن وجدان بشریت می‌شود، در قلمرو دولتهای بزرگ نیز اتفاق می‌افتد ولی دولتهای کوچک توان مداخله در قلمرو دولتهای بزرگ را ندارند. بنابراین مداخله، ابزاری در دست دولتهای مقتدر خواهد بود. گذشته از آن، تشخیص اهداف و مقاصد انسان دوستانه از نیات و اغراض سیاسی اقتصادی امر آسانی نیست. نگاهی به تاریخ مداخلات نشان می‌دهد که همواره دولتهای مداخله‌گر، منافع سیاسی و اقتصادی خود را ملحوظ داشته‌اند. به عنوان نمونه بررسی مداخله آمریکا و متحدان او در گرینادا نشان می‌دهد که فاصله‌ای ژرف با

مداخله انسان‌دوستانه دارد. در این مداخله تقریباً هیچ یک از شرایط پیش گفته تحقق نیافته بود، بلکه آمریکا به منظور جلوگیری از نفوذ کوبا در گرینادا که هدفی صرفاً سیاسی است، این عملیات را طراحی و با همکاری برخی از دولت‌ها اجرا کرد. در آن مورد خطر علیه جان اتباع آمریکا قریب الوقوع نبود. خشم عمومی از وقایع گرینادا برانگیخته نشده بود، آمریکا برای حفظ جان اتباع خود به هیچ روش مسالمت‌آمیزی متوسل نشد، بلکه از ابتدا توسل به زور را برگزید.

آمریکا در مداخله خود در پاناما در سال ۱۹۸۹ که توسط مجمع عمومی سازمان ملل محکوم شد، اهداف بشر دوستانه را بهانه مداخله نظامی خود دانست. (قطعه‌نامه ۴۳/۲۴۰ مجمع عمومی سازمان ملل متحد)

به نظر بسیاری از صاحب‌نظران، علاقه آمریکا به اعزام نیروی نظامی به سومالی با هدف تثبیت موقعیت آن کشور به عنوان رهبریت جهان در شرایط پس از جنگ سرد صورت گرفت. در واقع «هدف آمریکا در همه جا و در همه حال تعقیب منافع در عین حفظ آرمانها و حمایت از دموکراسی و حقوق بشر در خارج از آمریکا در صورت اقتضا و تحت پوشش سازمان ملل متحد است.» (نیکسون، ۱۳۷۳: ص ۱۴)

توانمندیهای آمریکا در بخشهای نظامی، اقتصادی، سیاسی و الگوهای اجتماعی و موقعیت برتر این کشور در نظام کنونی این نگرش را باعث شده است که برخی از آمریکاییها چنین بیندیشند که «... بطور کلی ما باید همه افکارمان پیرامون مسائلی چون قدرت، ثروت، نظم و مقررات دور بزنند. باید با زیرکی خویش پیش برویم، بی آن که هدفهای سلطه طلبانه خود را برای دیگران آشکار کنیم... نباید ملاحظه دیگران را بکنیم و یا این که رفتارهای سخاوتمندانه‌ای داشته باشیم... اگر طرحهای ما به نتیجه مطلوب نرسد، جهت حرکت خویش را تغییر خواهیم داد، کمی ملایمتر، دوستانه‌تر و شاید بهتر رفتار خواهیم کرد.» (آقای: ص ۴۴۸)

توجه به منافع، اختصاص به دولت آمریکا ندارد. مداخله هند در پاکستان شرقی اگر چه ابعاد انسان دوستانه داشت، اما تنها انگیزه انسان دوستانه ملحوظ نظر هند نبوده است. مداخله ویتنام در کامبوج نیز صرفاً با ملاحظات انسان دوستانه صورت نگرفت زیرا علاوه بر آن که نیروهای ویتنامی بیش از انجام عملیات و براندازی رژیم پل بت در کامبوج باقی ماندند، بلکه یک رژیم دست‌نشانده نیز در کامبوج روی کار آوردند. با این اوضاع و احوال حق با برائلی است که می‌گوید: در واقع تا کنون هیچ گونه مداخله‌ای بنا به ملاحظات صرفاً انسان دوستانه صورت نگرفته است. افزون بر این

اغلب ملاحظات توسط دولتهای قدرتمند و به منظور گسترش سیطره نفوذشان صورت پذیرفته است، چنانکه در مواردی نیز به رغم آنکه در قلمرو دولتهایی نقض فاحش حقوق بشر همچون تبعیض نژادی، قتل عام و شکنجه در حد وسیع ارتکاب یافته است، ولی هیچ واکنشی از سوی دولتها و نهادهای بین‌المللی مشاهده نشده است.

گذشته از امکان سوء استفاده از مداخله بشر دوستانه که ویژگی اخلاقی آن را نابود می‌کند، با تکنولوژی نظامی امروز، مداخله نظامی دارای آثار ویرانگری است. بنابراین حتی اگر در گذشته نظریه جنگ عادلانه قابل پذیرش تلقی می‌شد و هر چند اصولاً دولتها در مبارزه با فجایع انسانی و نقض حقوق آدمیان مسؤولیت اخلاقی دارند، ولی امروز نمی‌توان به آن پایبند بود، بلکه در وضعیت فعلی، اخلاق حکم دیگری دارد و آن عبارت است از عدم جواز مداخله.

این سخن بدان معنا نیست که جامعه جهانی در برابر اقدامات بی‌رحمانه، شقاوت گونه و غیر انسانی دولتها هیچ مسؤولیتی ندارد؛ اولاً، دولتها منفرداً و سازمانهای بین‌المللی بویژه سازمان ملل متحد می‌توانند، بلکه باید از تحریمهای دیگر استفاده کنند؛ چنانکه شورای امنیت، آفریقای جنوبی و رودزیا را به دلیل نقض حقوق بشر تحریم اقتصادی نمود. و ثانیاً، اگر در موردی بدون مداخله نظامی، نتوان از نقض گسترده حقوق بشر پیشگیری کرد، لازم است چنین مداخله‌ای با تصمیم شورای امنیت سازمان ملل متحد صورت پذیرد، چه آن که مداخله یک جانبه بسیار خطرناک خواهد بود.

(C.F: simon chesterman, 2001: P.236)

نکته پایانی آن که فرمان اخلاق در مداخله بشر دوستانه مطلق نیست. تأکید می‌کنم منهای وجود یک توافق بین دولتها و در فقدان مرجعی خاص که دفاع از حقوق انسانها و پیشگیری از نقض امتیازات اساسی آنان و نیز تأمین صلح و امنیت بین‌المللی را بر عهده دارد، وظیفه اخلاقی هر دولتی است که سکوت نکند و حتی مستقلاً وارد عمل شود. اما در دوره پس از منشور با توجه به آمره بودن قاعده ممنوعیت توسل به زور و توافق دولتها بر این امر که به هیچ روی از جنگ به عنوان ابزار سیاست ملی استفاده نکنند، می‌توان پذیرفت پایبندی دولتها به عدم مداخله خود امری اخلاقی است. همگان از نظر اخلاق و حقوق متعهدند به قاعده طلایی وفای به عهد، پایبند باشند و در هیچ شرایطی آن را زیر پا نهند. بدین ترتیب بر غیر اخلاقی بودن خشونت و جنگ تأکید می‌کنیم و تنها در مقام دفاع مشروع جنگ را غیر اخلاقی نمی‌دانیم. دولتها تعهد اخلاقی دارند، در برابر نقض گسترده حقوق انسانها بی‌تفاوت نباشند، اما نه به این معنا که بتوانند متوسل به مداخله نظامی شوند و حاکمیت ملی کشورها بویژه اگر مبتنی بر دموکراسی باشد را نقض کنند.

الف - فارسی و عربی

- ۱- آقای، سید داود، نقش و جایگاه شورای امنیت سازمان ملل متحد در نظم نوین جهانی، پیک فرهنگ، اول، ۱۳۷۵.
- ۲- الطوسی، شیخ الطائفه، تهذیب الاحکام، دارالکتب الاسلامیه تهران، ۱۳۶۴، ج ۶.
- ۳- قاری سید فاطمی، سید محمد، نظریات اخلاقی در آینه حقوق، نامه مفید، ش ۲۹.
- ۴- گالی: فیلسوفان جنگ و صلح، ترجمه: محسن حکیمی، نشر مرکز، ۱۳۷۲.
- ۵- موحّد، محمدعلی، در هوای حق و عدالت از حقوق طبیعی تا حقوق بشر، نشر کارنامه، ج اول، ۱۳۸۱.
- ۶- مطهری، مرتضی، جهاد و مشروعیت آن در قرآن، صدرا، قم، ۱۳۶۰.
- ۷- نیکسون، ریچارد، فراتر از صلح، ترجمه: عبدالرحیم نوه ابراهیم، روزنامه اطلاعات، ۲۸ آذر ۱۳۷۳.

ب - انگلیسی

- 8- Alfred von verdross: Forbidden treaties in international law, 31 AM. J. Intl, 1973.
- 9- Bruno Simma: Nato, the U.N and the use of force, legal aspects <http://www.ejil.org/journal/vol10/No.1/ab1.html>.
- 10- Christofer G.wood: Is there a right of humanitarian intervention? The world today, Feb 1993.
- 11- D. W. Bowett: The interrelation of theories of intervention and selfdefence in law and civil war in the modern world, edited by J.N.Moor, 1974.
- 12- H. lauterpacht: international law and Human Rights, 1950.
- 13- I. Brownlie: Humanitarian intervention in law and civil war in the modern world.
- 14- I. Brownlie: Thoughts on kind - Hearted Cunmen, in Richard illich (ed) Humanitarian intervention and the United Nations, University press of virginia, 1973.
- 15- I. Brownlie: international law and the use of force by states, oxford, 1963.
- 16- International commission on intervention and state sovereignty (ICISS): The responsibility to protect, December 2001.
- 17- J.Rawls: The law of People, Harvard university press, 1999.
- 18- Jean pierre L.Fonteyne: The customary international law doctrine of humanitarian intervention, 1974, california wesern ILJ203.

- 19- John Raymond: The Just war theory, WWW. monrsofadoration. org. just war.
- 20- Mark Edward Deforrest: A Just war theory and the recent U.S Air strikes against Iraq, Gonzaya university, http: law Gonzaya.edu.
- 21- Michael Friedman: Humanitarian intervention and the U.N.1973.
- 22- Michael Reisman: Kosovo's Antinomies: A.J.I.h, Vol, 93. No.H. 1999.
- 23- Michael Reisman: coercion and self determination, construing charter, Art.2(4), 1984, American Journal of international law.
- 24- Oppenheim / lauterpacht : international law, london, 1955.
- 25- Richard. B.Lilich: kant and the current debate of humanitarian intervention, Journal of transnational law and policy, 1997.
- 26- Simon Chesterman: Euthanasia, the sanctity of life and the law in the netherland and the northern territory of Australia Netherland. in low review,1998.
- 27- Simon Chesterman: just war or Just peace, oxford university press, 2001.
- 28- T. M. Franck and Rodley: After Bangladesh: The law of humanitarian intervention by military force, American Journal of international law, vol 67, 1973.
- 29- Valadimir kartashkin: Human Rights and Human Intervention in law and force in the international order,U.S.A west press, 1991.
- 30- W.D. Verway: Humani tarian intervention under international law, in netherland law review, 1985.